

واکاوی فلسفه قصاص با تکیه بر تفسیر المیزان

سعید عباسزاده مهنه*، حسین نمازی فر**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۳۰)

چکیده

حکم قصاص از جمله احکام اساسی دین اسلام است که اجرای آن در جامعه مورد اهتمام و تأکید شارع مقدس قرار گرفته است. لکن امروزه این سؤال مطرح است که آیا این حکم همچنان که دشمنان اسلام اذعان می‌کنند حکمی ضد حقوق بشری است یا خیر؟ از این رو با توجه به اهمیت موضوع، نگارنده در پاسخ به این سؤال ضمن تبیین فلسفه و حکمت حکم قصاص از دیدگاه علامه طباطبائی، معتقد است این حکم نه تنها ضد حقوق بشری نیست بلکه همچنان که علامه طباطبائی(ره) با استعانت از کلام وحی فرمودند؛ اجرای حکم قصاص در راستای مصلحت و سعادت نوع بشر است چراکه مصلحت عموم تنها با قصاص تأمین می‌شود، چون قصاص است که حیات را ضمانت می‌کند نه عفو کردن و دیه گرفتن و نه هیچ چیز دیگر، و این حکم هر انسان دارای عقل است و از منظر ایشان اگر یک فرد از نوع بشر کشته شود، خلقت خدا تباه شده، و در نتیجه غرض خدای سبحان که بقای انسانیت از نسلی به نسل دیگر است، باطل می‌شود. بنابراین قاتل در مقام معارضه و منازعه با مقام ربوبی برآمده است، بنابراین بهترین و حکیمانه‌ترین راه برای حفظ حیات انسان‌ها و محفوظ ماندن خون آن‌ها حکم قصاص است چرا که اگر خواسته باشیم کسی را از قتل دیگری منصرف کنیم، اطمینان‌ترین راه آن، تهدید نمودن او به مقابله به مثل است و آلا هر مجازات دیگری ممکن است برای او قابل قبول باشد و او را از قصد خود منصرف نکند.

کلیدواژگان

تفسیر المیزان، فلسفه قصاص، قتل عمد، قتل نفس.

* دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بین الملل امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

** نویسنده مسئول: استاد یار و عضو هیئت علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بین الملل امام خمینی(ره)،

قزوین، ایران، رایانامه: h.namazifar@yahoo.com

این مقاله از پایان نامه با موضوع فلسفه احکام جزایی از دیدگاه علامه طباطبائی(ره) استخراج شده است

مقدمه

همه‌ی اوامر و احکام الهی بر اساس مصلحت و مفسده‌ای است که خداوند باری تعالی برای سعادت و رستگاری بشر وضع کرده است و منظور از بررسی فلسفه احکام، یعنی سعی و کوششی عقلانی برای دستیابی و شناخت مصلحت و مفسده نوعیه‌ای که زیربنا و اساس یک حکم شرعی است و رسیدن به اهدافی که برای وضع این قوانین در نظر گرفته شده است. چرا که بی‌گمان همچنان که علامه طباطبائی(ره) فرمودند مقام آیات و روایات، تنها مقام بیان حکم نیست، بلکه مقام بیان ملاک تشریح حکم هم است، و با نظر به آیات قرآن کریم که منبع احکام الهی است درمی‌یابیم که احکام بدون فلسفه و حکمت نیستند. از جمله این احکام الهی، احکام جزایی اسلام است که هرچند درگذشته نیاز چندانی برای مطرح کردن فلسفه احکام جزایی نبود لکن امروزه از آنجا که احکام اسلامی مبنای اداره یک جامعه قرار گرفته است و کلیه روابط حقوقی مردم و ممالک اسلامی براساس آن تنظیم میگردد و همچنین این احکام اسلامی از طرف دشمنان اسلام و حتی از طرف برخی از مسلمانان مورد هجمه و تردید واقع شده است. لذا لازم است اندیشمندان مسلمان با یک تلاش جدی در راستای دفاع از عقلانی بودن احکام شریعت گام بردارند و با بیان فلسفه احکام، برتری احکام اسلامی را بر هر قانون و حکم دیگری به اثبات برسانند.

قتل یکی از بزرگ‌ترین مظالم و گناهان کبیره است، که قاطبه‌ی ادیان بر این نظر اجماع دارند، زیرا قتل تجاوز به اراده‌ی خداوند نسبت به گسترش نوع بشر در روی زمین است، از این‌رو خداوند باری تعالی در مقابل تعدی و تجاوز به جان افراد جامعه، حکم قصاص را تشریح کرده است. حکم قصاص از جمله احکام جزایی اسلام است که شدیداً از سوی دشمنان اسلام مورد تردید واقع شده است، در این میان علامه طباطبائی(ره) با دیدی روشن و عالمانه ضمن بیان فلسفه و حکمت این حکم الهی، در صدد پاسخ به هرگونه شبهه و تردیدی در خصوص حکم قصاص بر آمده است. لذا در این نوشتار نگارنده ضمن بیان مفهوم و شرایط اجرای حکم قصاص، فلسفه تشریح این حکم الهی را از منظر علامه طباطبائی بیان نموده است و سپس هرگونه شبهه‌ای را که حول این حکم مطرح شده است را بیان و سپس پاسخ و دیدگاه علامه طباطبائی را به تناسب آن بیان کرده است.

مفهوم شناسی

قصاص در لغت، اسم مصدر از ریشه «قَصَّ ، يَقُصُّ» و به معنای پی گیری نمودن اثر چیزی یا شیء است. لسان العرب نیز معنای قصاص را چنین ذکر می کند: «قَصَصْتُ الشَّيْءَ إِذَا تَبَعْتُ أَثْرَهُ شَيْئاً بعد شیء» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۷۴ / مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۹، ص ۲۷۵ / واسطی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۳۳۴) در آیات قرآن کریم نیز ریشه قصاص آمده است همچون آیه "وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّبِي= مادر موسی به خواهرش گفت: دنبال موسی برو" (قصص، آیه ۱۱) و آیه "فَارْتَدَّا عَلَيَّ آثَارَهُمَا قَصَصًا= جست جو کنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند" (کهف، آیه ۶۴) بنابراین می توان گفت قصاص در لغت به معنای اقتضاء الأثر است، لذا عرب می گوید: قَصَّ أَثْرَهُ یعنی تَبِعَ أَثْرَهُ یعنی پیروی کردن و پشت سر او رفتن و قدم به قدم او را تعقیب کردن و گویا شخص قصاص کننده پیروی می کند و می گیرد اثر و دنباله شخص جنایت کننده را و مثل همان کاری را که او کرده، او هم همان کار را می کند. (خراسانی، بی-تا، ج ۲، ص ۴۲۵) قصاص در اصطلاح فقها به معنای استیفا و گرفتن مثل اثر جنایت قتل یا قطع عضو و یا جرح است به نحوی که قصاص کننده عیناً همان جنایت را که بر او وارد شده است را بر جانی وارد کند. معمولاً همه فقها همین معنا را از قصاص بیان کرده اند.^۱ (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۱۰، ص ۱۱ / نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص ۷) و این معنا اخص از معنای لغوی است.

سیر تاریخی حکم قصاص

بدون شک برخی از اعمال آن چنان با مصالح و منافع انسانها در تضاد و تعارض است که هیچ کس نمی تواند آن اعمال را نادیده بگیرد و آنها را مجرمانه و برخلاف حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی نداند. این نوع جرایم را در اصطلاح، جرایم طبیعی می نامند که قتل و ضرب و جرح از

۱. هو اسم لاستیفاء مثل الجنایة من قتل أو قطع، أو ضرب، أو جرح. و أصله اقتفاء الأثر. يقال: قص أثره إذا تبعه فكأن المقتص يتبع أثر الجاني فيفعل مثل فعله.

این نوع جرایم محسوب می‌شود. قرآن کریم در آیه "فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ" = نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد (سرانجام) او را کشت و از زیانکاران شد. " (مائده، آیه ۳۰) قتل نفس را به عنوان اولین جرم واقع شده توسط انسان در زمین معرفی کرده است.

عکس العمل انسان‌ها در برابر جرایم و تجاوزها در دوره‌های مختلف تاریخ، متناسب با فرهنگ، آگاهی و درک و رشد عقلانی آن‌ها، متفاوت و متغیر بوده است. با بررسی سایر ملت‌ها و ادیان قبل از اسلام متوجه می‌شویم حکم قصاص صرفاً مختص به دین اسلام نیست بلکه سایر ادیان و ملل نیز در احکام کیفری خود قائل به حکم قصاص بوده‌اند، مانند ملت یهود که حکم قصاص را در میان خود اجرا می‌کردند، هم‌چنان که در فصل بیست و یکم و بیست و دوم از سفر خروج و فصل سی و پنجم از سفر عدد از تورات آمده و قرآن کریم آن را چنین حکایت کرده: " وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ = و ما در تورات علیه یهودیان در باب قصاص حکم کردیم به اینکه جان قاتل در برابر قتلش و چشم جانی در برابر چشمی که از دیگری کور کرده و بینی جانی در برابر بینی دیگری که بریده شده، گرفته شود، و هر جراحی که جانی بر دیگران وارد آورده بر او وارد می‌آورند، و قصاص می‌گیرند- مگر آنکه آسیب دیده تصدق و احسان کند- پس اگر کسی تصدق کند و قصاص نگیرد، این عمل نیکش کفاره گناهان او می‌شود، و کسی که حکم نکند بدانچه خدا نازل کرده است او و همفکرانش از ظالمانند. " (مائده، آیه ۴۵) است. (رک: طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۶۰) و همچنین در سایر ملل از جمله: الواح دوازده گانه روم قدیم و ملل بابل و آشور نیز حکم قصاص مطرح و اجرا می‌شده است. ولی ملت نصاری به طوری که حکایت کرده‌اند در مورد قتل، به غیر از عفو و گرفتن خون بها حکمی نداشته است. (خسرو شاهی، ۱۳۸۰، ص ۳۳-۳۹)

در عصر نزول آیه قصاص و قبل از آن، عرب به قصاص و حکم اعدام قاتل، معتقد بود، لکن قصاص او حد و مرزی نداشت بلکه به نیرومندی قبائل و ضعف آنها بستگی داشت، چه بسا می‌شد یک مرد در مقابل یک مرد و یک زن در مقابل یک زن که کشته بود قصاص می‌شد و چه

بسا می‌شد در برابر کشتن یک مرد، ده مرد کشته می‌شد، و در مقابل یک برده، آزادی به قتل می‌رسید، و در برابر مرعوس یک قبیله، رئیس قبیله قاتل قصاص می‌شد و چه بسا می‌شد که یک قبیله، قبیله‌ای دیگر را به خاطر یک قتل بکلی نابود می‌کرد. در میان ملل و ادیان الهی دین اسلام به عنوان آخرین دین آسمانی که در عین توجه به حیات مادی انسان، دیگر ابعاد وجودی انسان و همچنین رشد معنوی او را نیز مورد توجه قرار داده است، عادلانه‌ترین راه را پیشنهاد می‌کند، لذا اسلام نه حکم قصاص را به کلی لغو نمود و نه بدون حد و مرزی اثبات کرد، بلکه آن را ضابطه مند کرد، از این رو اسلام هرچند حکم قصاص را اثبات کرد، لکن صاحب خون را مخیر کرد میان اجرای حکم قصاص و یا عفو کردن و یا گرفتن دیه^۱، همچنین دین اسلام در قصاص، رعایت معادله میان قاتل و مقتول را هم نموده، و فرموده است: آزاد در مقابل کشتن آزاد، و برده در ازاء کشتن برده و زن در مقابل کشتن زن قصاص خواهد شد.^۲ بنابراین تشریح مجازات قصاص یک گام بسیار مهم در ایجاد یک نظام کیفری عادلانه و به دور از هرگونه افراط و تفریط، آن هم در عصری که به خاطر کشتن یک نفر، جنگ و خون ریزی بی رحمانه صورت می‌گرفت، بوده است.

شرایط اجرای حکم قصاص

اسلام برای اجرای حکم قصاص شرایطی را در نظر گرفته است به طوری که اگر این شرایط محقق نشوند اجرای حکم قصاص نیز منتفی است حتی اگر قتل به صورت عمدی باشد. لذا برخی از این شرایط به شرح ذیل می‌باشد:

بلوغ قاتل

از جمله شرایط اساسی مسئولیت کیفری، بلوغ است، لذا شخصی که بالغ نشده است چنانچه قتل عمدی را انجام دهد، ضمانتی متوجه او نیست و قصاص نمی‌شود. (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۱۰،

۱. شوری، آیه ۴۲

۲. بقره، آیه ۱۷۸

ص ۶۵) از جمله روایاتی که به روشنی دلالت می‌کند بر این موضوع روایت حضرت علی (ع) است که فرمودند: «عَمْدُ الصَّبِيَانِ حَطُّ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰، ۲۳۳).

تساوی در دین

یکی دیگر از شرایط قصاص تساوی مقتول و قاتل در دین است، فقهای امامیه معتقداند اگر مسلمانی کافری را اعم از ذمی، مستأمن و حربی را به قتل برساند، در مقابل این قتل قصاص نمی‌شود. لکن چنانچه کافری مسلمانی را به قتل رساند، قصاص خواهد شد. (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۷۱/ حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۹۶) از جمله احادیثی که فقهای امامیه نقل می‌کنند حدیث صحیحیه محمد بن قیس عن ابی جعفر (ع) است که فرمودند: «لَا يُقَادُ مُسْلِمٌ بِذِمِّيٍّ فِي الْقَتْلِ وَلَا فِي الْجِرَاحَاتِ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُسْلِمِ جَنَائِئُهُ لِلذِّمِّيِّ عَلَى قَدْرِ دِيَةِ الذِّمِّيِّ تَمَانِيَةً ذَرَاهِمًا = مسلمان به خاطر قتل کافر ذمی و جراحت نسبت به او قصاص نمی‌شود لکن به نسبت جنایت به دیه (که هشتصد درهم است) باید پردازد.» (شیخ حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۹، ص ۱۰۸) لکن برخی از فقهای اهل سنت از جمله ابوحنیفه و ابن ابی لیلی معتقداند که مسلمان به خاطر قتل کافر ذمی قصاص می‌شود ولی در مقابل قتل کافر غیر ذمی قصاص نمی‌شود. (ابن رشد، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۱۸۱)

لکن می‌توان گفت هرچند این حکم الهی براساس مصلحت جامعه است لکن این حکم نیز براساس مقتضیات زمان و باتوجه به فلسفه وجودی آن می‌تواند تغییر کند، همچنان که امروزه در خصوص حکم تفاوت دیه مسلمان و غیر مسلمان قانون مجازات اسلامی در ماده ۵۵۴ مقرر می‌دارد: «براساس نظر حکومتی مقام معظم رهبری، دیه جنایت بر اقلیتهای دینی شناخته شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به اندازه دیه مسلمان تعیین می‌گردد.» بنابراین همچنان که مقام معظم رهبری براساس مصلحت جامعه این دستور را صادر کرده‌اند این حکم هم می‌تواند براساس مصلحت جامعه تغییر کند چرا که بدون شک تغییر حکم به معنای نسخ آن حکم نیست و عقل می‌تواند با در نظر گرفتن فلسفه احکام و مصلحت جامعه، حکم به تغییر آن دهد.

انتفای رابطه پدری و فرزندی

از شرایط قصاص قاتل در مقابل قتل مقتول، انتفای رابطه پدری و فرزندی بین قاتل و مقتول است.

بنابراین اگر پدری فرزند خود را به قتل رساند، ولی دم مقتول نمی‌تواند قاتل را قصاص کند و فقط می‌تواند دیه را در خواست نماید. لکن اگر پسر پدر خود را به قتل رساند و یا مادر فرزند خود را به قتل رساند، قاتل قصاص خواهد شد. (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۲۳۲) در خصوص فلسفه عدم قصاص پدر، در قبال قتل فرزند دو مطلب بیان شده است: اول این‌که رابطه ابوت از آن‌چنان ارزش و احترامی برخوردار است که علی‌رغم تحقق مسئولیت کیفری، مانع اجرای مجازات قصاص می‌شود و در واقع از عوامل رافع مسئولیت نسبت به قصاص است، دوم این‌که وجود رابطه ابوت مانع از تحقق مسئولیت کیفری در حد قصاص است و در واقع از عوامل موجهی جرم است و موجب می‌شود که عمل فاقد وصف مجرمانه در حدی که موجب قصاص بشود باشد، لکن فقط مانع اعمال اجرای مجازات قصاص است لذا هیچ تأثیری در مجرمانه بودن عمل پدر ندارد و می‌توان او را تعزیر و به دادن دیه محکوم کرد. (خسروشاهی، ۱۳۸۰، ص ۹۴)

عادل بودن قاتل

به اجماع فقها یکی از ارکان اساسی مسئولیت کیفری عقل می‌باشد لذا کسی که فاقد عقل و شعور و مجنون است چنانچه قتلی را به عمد مرتکب شود، قصاص نه‌خواهد شد. بنابراین اگر مجنون سبب قتل کسی شود، قصاص نخواهد شد و عاقله‌ی او مسئول پرداخت دیه هستند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص ۱۷۷).

مهدور الدم نبودن مقتول

بر اساس فقه اسلامی جان و مال همه‌ی انسان‌ها قابل احترام و تعدی نسبت به آن‌ها مسئولیت کیفری دارد لکن این مصونیت به خاطر ایمان و یا امان است و اگر این دو رکن نباشد همچون شخص مرتد و یا کافر حربی، خونش هدر است و اگر کسی او را بکشد، مسئولیتی متوجه او نیست. (حائری، ۱۴۱۸، ج ۱۶، ص ۲۶۳) البته امروزه نمی‌توان به راحتی حکم به ارتداد کسی داد و یا کافر حربی را مشخص کرد از این‌رو باید با اذن حاکم اسلامی باشد و اگر کسی بدون اذن او اقدام به قتل نماید، مرتکب عملی شده است که قابل تعزیر است. (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص ۱۹۰) البته اگر کسی محکوم به قصاص شود هر چند مهدور الدم است لکن فقط اولیای مقتول حق

قصاص او را دارند و اگر کسی دیگر او را به قتل رساند اولیای او می‌توانند قاتل او را قصاص کند. (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۱۰، ص ۶۷) همچنین چنانچه کسی به جان و مال و ناموس کسی تجاوز کند و شخص در جایگاه دفاع از خود، مهاجم را به قتل رساند، قصاص نخواهد شد. همچنان که امروزه قانون در ماده ۱۵۵ قانون مجازات اسلامی دفاع مشروع را جایز دانسته و آن را رافع مسئولیت کیفری قرار داده است.

علامه طباطبائی در خصوص دفاع مشروع معتقد است مسئله دفع و غلبه، معنایی است عمومی که در تمام شئون اجتماع بشری جریان دارد، لذا انسان از یک سو دیگران را به هر صورتی که ممکن باشد، وادار می‌کند به اینکه خواسته‌اش را برآورده کنند، و از سوی دیگر هر چه مزاحم و مانع انجام خواسته او است، را سر راه بر می‌دارد. لذا مسئله دفاع یک اصل فطری بین بشر است. فرض کنیم که چنین دفاعی در نظام بشری نمی‌بود، آن وقت هر فردی از افراد اجتماع کاری که خودش می‌خواست می‌کرد، هر چند که با منافع دیگران منافات داشته باشد، و دیگری نیز نمی‌توانست او را از آن کار منصرف کرده و به کاری وادارد که منافعی با منافع خودش نباشد، لذا سبب متلاشی شدن نظام اجتماعی خواهد شد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ۲۹۴)

فلسفه حکم قصاص

علامه طباطبائی ذیل تفسیر آیات ۱۷۸-۱۷۹ سوره بقره بیان می‌دارند: این دو آیه به حکمت تشریح قصاص اشاره می‌کند و هم توهمی را که ممکن است از تشریح عفو و دیه به ذهن برسد، دفع می‌نماید و همچنین مزیت و مصلحتی را که در عفو است، یعنی نشر رحمت و انگیزه رأفت را بیان می‌نماید. سپس ایشان می‌فرمایند هر چند عفو تخفیفی و رحمتی است نسبت به قاتل، و رحمت خود یکی از فضائل انسانی است، لکن مصلحت عموم تنها با قصاص تامین می‌شود، چون قصاص است که حیات را ضمانت می‌کند نه عفو کردن و دیه گرفتن و نه هیچ چیز دیگر، و این حکم هر انسان دارای عقل است، و اینکه خداوند فرمود: (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)، به این معنا است که شما از قتل پرهیزید، چرا که این جمله به منزله تعلیل برای تشریح حکم قصاص است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۳۳)

ایشان معتقداند خداوند در این آیه‌ی شریفه ضمن بیان نتیجه‌ی قصاص، حقیقت مصلحت و فلسفه حکم قصاص را حیات انسانی ذکر کرده است. لذا قصاص است که سرانجام به حیات می‌انجامد نه قتل، برای اینکه بسیار شده است که شخص را به عنوان اینکه قاتل است می‌کشند در حالی که بی‌گناه بوده است، بنابراین، این کشتن خود عدوانا واقع شده است لذا چنین کشتنی مایه حیات نمی‌شود. وی بیان می‌دارد که آیات مورد بحث متضمن تحریک و تشویق هم هست، چون دلالت می‌کند بر اینکه شارع یک حیات و زندگی‌ای را برای مردم در نظر گرفته است که خود مردم از آن غافل‌اند، و اگر قصاص را جاری کنند مالک آن حیات می‌شوند، لذا باید که این حکم را جاری بکنند و آن حیات‌گذاری را صاحب شوند. نظیر این‌که به کسی بگویی: تو در فلان محل یا نزد فلان شخص مال و ثروتی داری و نگوئی آن مال چیست بنابراین معلوم است شنونده چقدر تشویق می‌شود به رفتن در آن محل یا نزد آن شخص. لکن بادقت نظر در این آیات می‌توان فهمید که صاحب این کلام منظورش از این آیات جز حفظ منافع مردم و رعایت مصلحت آنان چیز دیگری نیست و اگر مردم به این دستور عمل کنند، چیزی عاید خود او نمی‌شود، چون می‌فرماید: (لکم - برای شما) بنابراین از آنجا که این حکم ضامن مصلحت جامعه است، از این‌رو این حکم مختص به دین و جامعه‌ی اسلامی نیست بلکه در سایر ادیان نیز این حکم قصاص جاری است. (همان، ج ۱، ص ۴۳۳) بنابراین حکم قصاص ضامن حیات جامعه است، زیرا اگر حکم قصاص به هیچ‌وجه وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می‌کردند جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد همانگونه که در کشورهایی که حکم قصاص به کلی لغو شده آمار قتل و جنایت به سرعت بالا رفته است. و از سوی دیگر مایه حیات قاتل است چرا که او را از فکر آدم‌کشی تا حد زیادی باز می‌دارد و کنترل می‌کند. و همچنین به خاطر لزوم تساوی و برابری جلو قتل‌های پی‌درپی را می‌گیرد و به سنت‌های جاهلی که گاه یک قتل مایه چند قتل و آن نیز به نوبه خود مایه قتل‌های بیشتری می‌شد پایان می‌دهد. (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۰۶) شهید مطهری نیز معتقد است یکی از فلسفه‌های اجرای حکم قصاص، جلوگیری از تباهی جامعه و تشفی خاطر بزه دیده است چراکه حس انتقام جویی و تشفی خاطر، در بشر بسیار قوی است و در دوره‌های

ابتدایی و جامعه‌های بدوی قوی‌تر بوده است همچنان که قبل از اسلام در جوامع مختلف بزه دیده در مقابل هرگونه تجاوزی واکنش نشان می‌داد و حتی برای آرامش خودش ممکن بود چند نفر را به قتل برساند. لذا اگر انسان بزهکار را از راه قانون کیفر نمی‌دادند، تباهی و فساد بسیاری در جامعه پدید می‌آمد. این حسن اکتون نیز، در بشر هست؛ نهایت این که در جامعه‌های متمدن، اندکی ضعیف‌تر و یا پنهان‌تر است بنابراین از آنجا که انسان ستم‌دیده دچار عقده روحی می‌گردد و اگر عقده او خالی نگردد، ممکن است به گونه‌ای آگاه و یا ناخود آگاه روزی دست به جنایت بزند؛ لازم است قاتل را در برابر او کیفر دهند تا عقده‌اش باز و روانش از کینه و ناراحتی پاک گردد. (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۲۶)

فقها و مفسرین اهل سنت نیز حکم قصاص را در راستای سعادت، آرامش و در نتیجه حیات جامعه امری ضروری می‌دانند همچون فخر رازی که ذیل تفسیر آیه ۱۷۹ سوره بقره، قصاص را حکمی که سبب حیات انسانها است، می‌داند و معتقد است که این حکم از جهتی سبب حیات خود قاتل می‌شود زیرا با وجود این حکم و آگاهی قاتل از مجازات عملش، باعث می‌شود که قاتل از انجام قتل مقتول خود داری کند و در نتیجه قصاص نشود و از جهتی دیگر این حکم سبب می‌شود که قاتل از کشتن مقتول صرف نظر کند لذا این حکم برای مقتول نیز مایه‌ی حیات است از این رو این حکم به طریق اولی برای افراد جامعه مایه حیات است چرا که این حکم است که در مقابل متجاوزان جان مردم می‌ایستد و سبب بازدارندگی از قتل افراد جامعه می‌شود. (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۲۹) بنابراین قصاص مایه امنیت و حفاظت مردم از تجاوز به یکدیگر است؛ زیرا هرکس بداند اگر فردی را از روی عمد بکشد کشته می‌شود، لذا به خاطر ترس از هلاکت خویش از این کار صرف‌نظر می‌کند. (ر.ک: ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۶۰)

پاسخ به شبهات حکم قصاص

حکم قصاص از جمله مهم‌ترین احکام دین اسلام است، لذا شدیداً از سوی معاندان و مستکبران مورد حمله واقع شده و شبهات زیادی در خصوص این حکم بیان کرده‌اند که علامه طباطبائی با ظرافت و دقت خاصی ضمن بیان شبهات، پاسخی مناسب برای شبهات مربوطه بیان نموده‌اند. در

همین راستا ایشان می‌فرمایند: در عصر حاضر به حکم قصاص و مخصوصاً قصاص به اعدام اعتراض شده است، به دلیل اینکه قوانین مدنی که ملل مترقی و پیشرفته آن را تدوین کرده‌اند، قصاص را جائز نمی‌دانند و از اجراء آن در بین بشر جلوگیری می‌کند. برخی از این شبهات که علامه بیان می‌کند به این شرح است:

۱. ملل مترقی و پیشرفته می‌گویند: قصاص به کشتن در مقابل کشتن، امری است که طبع آدمی آن را نمی‌پسندد و از آن متنفر است، و چون آن را به وجدانش عرضه می‌کند، می‌بیند که وجدانش از در رحمت و خدمت به انسانیت از آن منع می‌کند.

۲. قتل اول، سبب کم شدن یک فرد از جامعه است، لذا قتل دوم بجای اینکه آن کمبود را جبران کند، یک فرد دیگر را از بین می‌برد و این خود سبب کمبود افراد جامعه می‌شود.

۳. قصاص کردن به قتل از قساوت قلب و حب انتقام است، که هم قساوت را باید به وسیله‌ی تربیت در دل‌های عامه برطرف کرد و هم حب انتقام را و به جای قصاص قاتل باید او را در تحت عقوبت تربیت قرار داد و عقوبت تربیت به کمتر از قتل از قبیل زندان و اعمال شاقه هم حاصل می‌شود.

۴. جنایتکاری که مرتکب قتل می‌شود، تا به مرض روانی و کمبود عقل گرفتار نشود، هرگز دست به جنایت نمی‌زند، به همین جهت عقل‌انهایی که عاقلند، حکم می‌کند که مجرم را در بیمارستانهای روانی تحت درمان قرار دهند.

۵. قوانین مدنی باید خود را با سیر اجتماع وفق دهد، و چون اجتماع در یک حالت ثابت نمی‌ماند و محکوم به تحول است، لا جرم حکم قصاص نیز محکوم به تحول است و معنا ندارد حکم قصاص برای ابد معتبر باشد و حتی اجتماعات پیشرفته و مدرن امروز هم، محکوم به اجرای آن باشند، چون اجتماعات امروز باید تا آنجا که می‌تواند از وجود افراد استفاده کند، او می‌تواند مجرم را هم عقاب بکند و هم از وجودش استفاده کند، عقوبتی کند که از نظر نتیجه با کشتن برابر است، مانند حبس ابد و حبس سالهایی چند که با آن هم حق اجتماع رعایت شده و هم حق صاحبان خون. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۶۱)

علامه طباطبائی در پاسخ به این شبهات که بی‌ربط با فلسفه‌ی حکم قصاص هم نیست می‌فرماید: قرآن کریم با یک آیه به تمامی آن شبهات پاسخ داده است، و آن آیه: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ، أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ، فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا، وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» هر کس انسانی را که نه مرتکب قتل شده و نه فساد در زمین کرده، بقتل برساند، مثل این است که همه مردم را کشته، و کسی که یکی را احیاء کند، مثل این است که همه را احیاء کرده باشد.» (مائده، ۳۲) می‌باشد. بیان این پاسخ این است که قوانین جاریه میان افراد انسان، هر چند اموری وصفی و اعتباری است که در آن مصالح اجتماع انسانی رعایت شده، لکن علتی که در اصل، آن قوانین را ایجاد می‌کند، طبیعت خارجی انسان است که انسان را به تکمیل نقص و رفع حوائج تکوینیش دعوت می‌کند. و این خارجیت انسانی که چنین دعوتی می‌کند، عدد انسان و کم و زیادی که بر انسان عارض می‌شود نیست، هیئت وحدت اجتماعی هم نیست، برای اینکه هیئت نامبرده خودش ساخته و پرداخته انسان و نحوه وجود او است، بلکه این خارجیت عبارت است از طبیعت آدمی که در آن طبیعت یک نفر با طبیعت هزاران نفری که از یک یک انسانها ترکیب می‌شود فرقی ندارد، چون هزاران نفر هم هزاران انسان است و یک نفر هم انسان است و وزن یکی با هزاران از حیث وجود یکی است. (همان، ج ۱، ص ۶۶۲) و این طبیعت وجودی به‌خودی خود مجهز به قوی و ادواتی شده که با آن از خود دفاع می‌کند، چون فطرتا وجود را دوست می‌دارد و هر چیزی را که حیات او را تهدید می‌کند به هر وسیله که شده و حتی با ارتکاب قتل و اعدام، از خود دور می‌سازد و به همین جهت است که هیچ انسانی نخواهی یافت که در جواز کشتن کسی که می‌خواهد او را بکشد و جز کشتنش چاره‌ای نیست شک داشته باشد و این عمل را جائز نداند.

بنابراین همه‌ی افراد جامعه، شاخه‌های یک تنه‌ی درخت‌اند، در نتیجه یک فرد از این افراد جامعه، از انسانیت همان را دارد که هزاران فرد آن را دارند، و هزاران فرد از این حقیقت انسانی همان را دارند که یک فرد دارد، لذا تنها غرض خدای تعالی از خلقت افراد و تکثیر نسل آنها این است که این حقیقت انسانی که در تک تک افراد عمری کوتاه دارد، هم چنان در روی زمین باقی بماند، لذا به همین منظور نسلی را جانشین نسل سابق می‌کند، تا نسل لاحق مانند سابق خدای را

در روی زمین عبادت کند، بنابراین اگر یک فرد از این نوع کشته شود، خلقت خدا تباه شده، و در نتیجه غرض خدای سبحان که بقای انسانیت از نسلی به نسل دیگر است، باطل شود. بنابراین قاتل در مقام معارضه و منازعه با مقام ربوبی بر آمده است، هم چنان که هابیل قبل از آنکه کشته شود به برادر قاتلش گفت: "لَنْ بَسَطْتُ إِلَيْكَ يَدَكَ لِتُقْتَلَني مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ = البته اگر تو دستت را به سوی من دراز کنی که مرا بکشی، من هرگز دستم را به سوی تو دراز نمی کنم که تو را بکشم همانا من از پروردگار جهانیان می ترسم."، و با این گفتارش اشاره کرد به اینکه قتل بدون حق، منازعه با ربوبیت رب العالمین است. لذا به خاطر اینکه طبیعت بشر چنین است که یک بهانه واهی و موهوم او را وادار می سازد به اینکه مرتکب ظلمی شود که در حقیقت معنای آن ابطال حکم ربوبیت و تباه ساختن غرض خدای تعالی از خلقت نوع بشر است، و از آنجا که بنی اسرائیل دستخوش همین بهانه ها شدند، و حسد، کبر و پیروی از هوا نفس، وادارشان کرد به اینکه حق را پایمال کنند، لذا خداوند متعال در این آیه حقیقت این ظلم فجیع را برای آنان بیان نموده، می فرماید که بر حسب دقت و واقع نگری کشتن یک فرد در نزد خدای سبحان به منزله کشتن همه بشر است، و در مقابل زنده کردن یک نفس نزد او به منزله زنده کردن کل بشر است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵، ۳۱۵)

قرآن کریم و قانون اسلام، در تمامی دنیا چیزی را که بهای انسان شود و میزانی که با آن میزان بتوان انسان را سنجید، سراغ نمی دهد مگر یک چیز، آن هم ایمان به خدا و دین توحید است، و بر این حساب وزن اجتماع انسانی و وزن یک انسان موحد، نزد او برابر است و چون چنین است حکم اجتماع و فرد نزد او یکسان می باشد، پس اگر کسی مؤمن موحدی را بکشد، در اسلام با کسی که همه مردم را بکشد یکسان است، بخاطر اینکه هر دو به حریم حقیقت تجاوز نموده، هتک حرمت آن کرده اند. هم چنان که قاتل یک نفر با قاتل همه مردم از نظر طبیعت وجود یکسان است.

همین ملتهایی که قصاص را جائز نمی دانند، آنجا که دفاع از استقلال و حریت و حفظ قومیتشان جز با جنگ صورت نمی بندد، هیچ توفقی و شکی در جواز آن نمی کنند، و بی درنگ

آماده جنگ می‌شوند، تا چه رسد به آنجا که دشمن قصد کشتن همه آنان را داشته باشد. و نیز می‌بینیم که این ملل مترقی از بطلان قوانین خود دفاع می‌کنند، تا هر جا که بیانجامد، حتی به قتل، و نیز می‌بینیم که در حفظ منافع خود متوسل به جنگ می‌شوند البته در وقتی که جز با جنگ دردشان دوا نشود. و به‌خاطر همین جنگهای خانمان برانداز و مایه فناء دنیا و هلاکت نسل است که می‌بینیم که ملت‌هایی خود را با سلاح‌های خونینی مسلح می‌کنند و ملت‌هایی دیگر برای اینکه از آنها عقب‌نمانند و در روز مبادا بتوانند پاسخ آنان را بدهند، می‌کوشند خود را به همان سلاح‌ها مسلح سازند و موازنه تسلیحاتی را برقرار سازند. و این ملت‌ها هیچ منطق و بهانه‌ای در این کار ندارند، جز حفظ حیات اجتماع و رعایت حال آن، و اجتماع هم جز پدیده‌ای از پدیده‌های طبیعت انسان نیست، بنابراین چه شد که این ملت‌ها طبیعت کشتارهای فجیع و وحشت‌آور را و ویرانگری شهرها و ساکنان آن را برای حفظ پدیده‌ای از پدیده‌های خود که اجتماع مدنی است جاز می‌دانند ولی قتل یک نفر را برای حفظ حیات خود جاز نمی‌شمارد؟ با اینکه بر حسب فرض، این اجتماعی که پدیده طبع آدمی است، اجتماعی است مدنی. و نیز چه شده است که آنها کشتن کسی را که تصمیم کشتن او را گرفته است، با اینکه هنوز نکشته، جاز می‌داند ولی قصاص که کشتن او بعد از ارتکاب قتل است، جاز نمی‌داند؟ و نیز چه شده است که طبیعت انسانی که حکم می‌کند و می‌گوید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» هر کس به سنگینی ذره‌ای عمل خیر کند آن را می‌بیند و هر کس به سنگینی ذره‌ای شر مرتکب شود آن را می‌بیند.» (زلزله، ۷-۸) هر چند کلام قرآن است ولی زبان طبیعت آدمی است و خلاصه برای هر عملی عکس‌العمل قائل است، و این عکس‌العمل را در قوانینی که جعل می‌کند، رعایت می‌کند. لکن کشتن قاتل را ظلم و نقض حکم خویش می‌داند.

علامه بیان می‌دارد ملل متمدن دنیا که به حکم قصاص اعتراض کرده‌اند، نه برای این است که این حکم نقصی دارد، بلکه برای این است که آنها احترامی و شرافتی برای دین قائل نیستند، و اگر برای دین حداقل شرافت و یا وزنی معادل شرافت و وزن اجتماع مدنی قائل بودند تا چه رسد به بالاتر از آن هر آینه در مسئله قصاص همین حکم را میکردند. لکن اسلام دینی است که برای دنیا

و همیشه تشریح شده نه برای قومی خاص و امتی معین، اما کشورهای مدرن دنیا اعتراضی که به حکم قصاص اسلام کرده‌اند از این رو بوده است که خیال کرده‌اند افراد جامعه کاملاً تربیت شده‌اند و حکومت‌هایشان بهترین حکومت است، و استدلال کرده‌اند به آمارگیری‌هایشان که نشان داده است در اثر تربیت موجود، ملت خود به‌خود از کشتار و فجایع متنفرند و هیچ قتلی و جنایتی در آنها اتفاق نمی‌افتد، مگر بندرت لذا ملت برای آن قتل نادر، به مجازات کمتر از قتل راضی است، لکن در صورتی که این خیال و فرض صحیح باشد اسلام هم در قصاص، کشتن را حتمی و متعین ندانسته است، بلکه ولی مقتول را مخیر کرده است بین این که قصاص کند یا عفو. بنابراین چه مانعی دارد حکم قصاص در جای خود و به قوت خود باقی بماند، ولی مردم متمدن، طرف دیگر تخییر را انتخاب کنند و جانی را عفو نمایند. هم چنان که آیه قصاص هم خودش به این معنا اشاره دارد، و می‌فرماید: هر جنایتکار قاتل که برادر صاحب خونش او را عفو کرد و به گرفتن خون بها رضایت داد، در دادن خون بها امروز و فردا نکند و احسان او را تلافی نماید، و این لسان قرآن، خود لسان تربیت است و می‌خواهد به صاحب خون(ولی مقتول) بفرماید: در عفو لذتی است که در انتقام نیست. بنابراین اگر تربیت مردم، سبب شود که همه‌ی افراد جامعه عفو کردن را ارزش و جزء افتخارات محسوب کنند، هرگز عفو را رها نمی‌کنند و دست به انتقام نمی‌زنند.

وی بیان می‌دارد نکته حائز اهمیت این است که مگر دنیا همیشه و همه جایش را این گونه اجتماعات متمدن تشکیل داده‌اند؟ نه بلکه برای همیشه در دنیا امت‌هایی دیگری هستند، که درک انسانی و اجتماعی‌شان به این حد نرسیده است و لاجرم در چنین اجتماعاتی مسئله صورت دیگری به‌خود می‌گیرد، لذا در چنین جوامعی حکم عفو به تنهایی و نبودن حکم قصاص، فاجعه بار می‌شود. شاهد مثال این که همین الآن به چشم خود می‌بینیم، جنایتکاران کمترین ترسی از حبس و اعمال شاقه ندارند و هیچ اندرزگو و واعظی نمی‌تواند آنها را از جنایتکاری باز بدارد، برای اینگونه مردم، زندان جای راحت‌تری است، حتی وجدانشان هم در زندان آسوده‌تر است و زندگی در زندان برایشان شرافتمندانه‌تر از زندگی بیرون از زندان است که یک زندگی پست و شقاوت باری است، و به همین جهت از زندان نه وحشتی دارند و نه ننگی و نه از اعمال شاقه‌اش

می‌ترسند، لذا بسیار روشن است در جوامعی که به آن پایه از ارتقاء نرسیده‌اند و حکم قصاص هم در جوامعشان اجراء نمی‌شود، روز بروز آمار فجایع بالاتر می‌رود، پس نتیجه می‌گیریم که حکم قصاص حکمی است عمومی، که هم شامل ملل پیشرفته و مدرن می‌شود، و هم شامل سایر ملتها. لذا اگر ملتی به آن حد از ارتقاء رسید، و به نحوی تربیت شد که از عفو لذت ببرد، اسلام هرگز به او نمی‌گوید چرا از قاتل پدرت گذشتی؟ چون اسلام هم او را تشویق به عفو کرده و اگر ملتی هم چنان راه انحطاط را پیش گرفت و خواست تا نعمت‌های خدا را با کفران جواب بگوید، قصاص برای او حکمی است حیاتی، در عین اینکه در آنجا نیز عفو به قوت خود باقی است. وی بیان می‌کند: هرچند رأفت و رحمت بر انسانیت اقتضاء می‌کند قاتل اعدام نشود، لکن هر رأفت و رحمتی پسندیده و صلاح نیست و هر ترحمی فضیلت شمرده نمی‌شود، چون بکار بردن رأفت و رحمت، در مورد جانی قسی القلب، (که کشتن مردم برایش چون آب خوردن است)، و نیز ترحم بر نافرمانبر متخلف و قانون‌شکن که بر جان و مال و عرض مردم تجاوز می‌کند، ستمکاری بر افراد صالح است و اگر بخواهیم بطور مطلق و بدون هیچ ملاحظه و قید و شرطی، رحمت را بکار ببندیم، اختلال نظام لازم می‌آید و انسانیت در پرتگاه هلاکت قرار گرفته و فضائل انسانی تباه می‌شود. وی در پاسخ به این شبهه که جنایت قتل، خود از مرض‌های روانی است که باید مبتلای به آن را بستری کرد و تحت درمان قرار داد، و این خود برای جنایتکاران عذری است موجه، می‌گوید: همین حرف باعث می‌شود قتل و جنایت و فحشاء روز بروز بیشتر شود و جامعه انسانیت را تهدید کند، برای اینکه هر جنایتکاری که از قتل و فساد لذت می‌برد، لذا وقتی فکر کند که این جنایت، خود یک مرض عقلی و روحی است، و او در جنایتکاریش معذور است و این حکومتها هستند که باید اینگونه افراد را با یک دنیا رأفت و دلسوزی تحت درمان قرار دهند و از سوی دیگر حکومت‌ها هم به همین معنا معتقد باشند، باعث خواهد شد که جنایتکاران هر روز یکی را به قتل رسانند، بنابراین معلوم است که چه فاجعه‌ای رخ خواهد داد.

در ادامه ایشان در پاسخ به اینکه بشریت باید از وجود مجرمین استفاده کند و به اعمال شاقه و اجباری وادار سازد و برای اینکه در اجتماع حضور نداشته باشند و جنایات خود را تکرار نکنند، آنها را حبس کنند، می‌فرمایند: این جوامع اگر راست می‌گویند، و در گفته خود متکی به حقیقت

هستند، پس چرا در موارد اعدام قانونی که در تمامی قوانین رائج امروز هست، به آن حکم نمی‌کنند و حکم اعدام را اجرا می‌کنند؟ بنابراین معلوم می‌شود در موارد اعدام، حکم اعدام را مهم‌تر از زنده ماندن و کار کردن محکوم تشخیص می‌دهند. لذا از نظر علامه این جوامع فقط در برخی از موارد که منافعشان در خطر نباشد، ادعای احقاق حقوق بشر در دنیا را دارند و در صدد مخالفت با احکام الهی هستند و آنجا که حقوق و قوانینشان در خطر می‌افتد نه تنها حکم به قصاص نمی‌کنند بلکه حکم را نیز اجرا می‌کنند. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۶۱-۶۶۴)

لذا می‌توان گفت تشریح حکم قصاص اگر تنها راه برای به حداقل رساندن جرم قتل و سایر جرایم علیه تمامیت جسمانی نیست، قطعاً بهترین و حکیمانه‌ترین راه برای این منظور است. چرا که اگر خواسته باشیم کسی را از قتل دیگری منصرف کنیم، اطمینان‌ترین راه آن، تهدید نمودن او به مقابله به مثل است و آلا هر مجازات دیگری ممکن است برای او قابل قبول باشد و او را از قصد خود منصرف نکند. بنابراین بدون شک مهم‌ترین کارکرد قانون قصاص، حفظ حیات انسان‌ها و محفوظ ماندن خون آن‌ها است چرا که با وجود قانون قصاص، کسی به خود اجازه کشتن دیگری را نمی‌دهد و طبعاً وقتی انسان از کشتن دیگری منصرف شد، هم خون انسان‌های دیگر محفوظ می‌ماند و هم خون این شخص از مجازات قصاص مصون می‌ماند و خونس ریخته نخواهد شد. لذا با توجه به ارزش حیات از دیدگاه اسلام، می‌توان فلسفه قصاص را از دیدگاه اسلام به خوبی درک کرد و در نتیجه می‌توان با اطمینان و صراحت هدف و فلسفه قصاص را همچنان که خداوند باری تعالی ذکر کرده است در آیه "لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ" «حیات» معرفی کرد.

لکن اگر امروزه در جوامعی که مدعی اجرای احکام اسلام است، شاهد انحطاط و عدم توانایی در پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه هستیم، به خاطر عدم توانایی احکام اسلام در اداره جوامع نیست بلکه به خاطر عدم توجه این حکومت‌ها به حقیقت و باطن احکام اسلام است که سبب جمود و انحطاط این جوامع شده است. لذا برای اجرای احکام الهی در جوامع، صرف اجرای احکام اسلام بدون توجه به فلسفه احکام امری است مضر که فقط سبب دین‌گریزی مردم و به حاشیه رفتن دین در جوامع می‌شود. بنابراین لازم است فلسفه احکامی همچون قصاص در جوامع تبیین شود تا

این حکم الهی بر اساس نیاز جوامع و فلسفه‌ای که خداوند باری تعالی برای تشریحش در نظر گرفته است، در جامعه اجرا شود.

نتیجه

از منظر علامه طباطبائی حکم قصاص همچنان که خداوند فرموده است، برای بشریت مایه حیات است. چرا که با وجود قانون قصاص، کسی به خود اجازه کشتن دیگری را نمی‌دهد و طبعاً وقتی انسان از کشتن دیگری منصرف شد، هم خون انسان‌های دیگر محفوظ می‌ماند و هم خون این شخص از مجازات قصاص مصون می‌ماند و خونس ریخته نخواهد شد. از منظر ایشان قانون اسلام، در تمامی دنیا چیزی را که بهای انسان شود و میزانی که با آن میزان بتوان انسان را سنجید، سراغ نمی‌دهد مگر یک چیز، آن‌هم ایمان به خدا و دین توحید است، و بر این حساب وزن اجتماع انسانی و وزن یک انسان موحد، نزد او برابر است و چون چنین است حکم اجتماع و فرد نزد او یکسان می‌باشد، پس اگر کسی مؤمن موحدی را بکشد، در اسلام با کسی که همه مردم را بکشد یکسان است.

لکن آنچه که اهمیت دارد آن است که دین اسلام کشتن را حتمی و متعین ندانسته است، بلکه ولی مقتول را مخیر کرده است بین این‌که قصاص کند یا عفو. بنابراین چه مانعی دارد که حکم قصاص در جای خود و به قوت خود باقی بماند، ولی مردم متمدن، طرف دیگر تخییر را انتخاب کنند و جانی را عفو نمایند. هم چنان که آیه قصاص هم خودش به این معنا اشاره دارد. بنابراین از منظر علامه حکم قصاص حکمی عمومی است، که هم شامل ملل پیشرفته و مدرن می‌شود، و هم شامل سایر ملتها لذا اگر تربیت مردم، سبب شود که همه‌ی افراد جامعه عفو کردن را ارزش و جزء افتخارات محسوب کنند، هرگز عفو را رها نمی‌کنند و دست به انتقام نمی‌زنند لکن اگر ملتی هم چنان راه انحطاط را پیش گرفت و خواست تا نعمت‌های خدا را با کفران جواب بگوید، قصاص برای او حکمی است حیاتی، در عین اینکه در آنجا نیز عفو به قوت خود باقی است. بنابراین از منظر علامه طباطبائی (ره) حکمت و فلسفه حکم قصاص همچنان که خداوند باری تعالی در آیه "لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ" ذکر کرده است، «حیات بشری» است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن رشد، أبو الوليد محمد بن احمد بن محمد (۱۴۲۵)، بداية المجتهد ونهاية المقتصد، دارالحديث، قاهره.
۳. ابن منظور، ابو الفضل محمد بن مكرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت.
۴. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (۱۴۱۹)، تفسير القرآن العظيم، انتشارات دار الكتب العلمية، بيروت.
۵. حائري، سيد علي بن محمد طباطبائي (۱۴۱۸)، رياض المسائل، آل البيت عليهم السلام، قم.
۶. حلّي، نجم الدين جعفر بن حسن (۱۴۰۸)، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، اسماعيليان، قم.
۷. خراساني، علي محمدی (بی-تا)، شرح تبصرة المتعلمين، دارالفکر، قم.
۸. خسروشاهی، قدرت الله (۱۳۸۰)، فلسفه قصاص از دیدگاه اسلام، بوستان کتاب قم، قم.
۹. خوانساری، سيد احمد بن يوسف (۱۴۰۵)، جامع المدارک في شرح مختصر النافع، اسماعيليان، قم.
۱۰. خويي، سيد ابو القاسم موسوي (۱۴۲۲)، مباني تکملة المنهاج، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي ره، قم.
۱۱. شهيد ثاني، زين الدين بن علي (۱۴۱۰)، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، کتابفروشي داوري، قم.
۱۲. شيخ حرّ عاملي، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، وسائل الشيعه، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.
۱۳. طباطبائي، سيد محمد حسين (۱۴۱۷)، تفسير الميزان، جامعه مدرسين، قم.
۱۴. _____ (۱۳۷۴) تفسير الميزان، سيد محمد باقر موسوي همداني، جامعه مدرسين، قم.
۱۵. طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷)، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامي، قم.

۱۶. فخررازی، محمدبن عمر (۱۴۲۰)، تفسیر کبیر، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۷. فیض، علیرضا (۱۳۸۷)، بررسی عوامل پویایی فقه، پژوهش نامه فقه و حقوق اسلامی، شماره ۱.
۱۸. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مرکز الکتب للترجمه و النشر، تهران.
۱۹. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، مجموعه آثار شهید مطهری، انتشارات صدرا، تهران.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، دارالکتب الإسلامیه، تهران.
۲۱. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۲. واسطی زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت.